

نشریه سحابه

فصلنامه زمستان ۱۴۰۳ (بسیج دانشجویی دانشگاه فرهنگیان قزوین)

پروفسور بنت الهدی صدر قزوین

پیروزی ملت مقاومت از ان



مقام معظم رهبری (مدظله العالی) :

مقاومت، واکنش طبیعی هر ملت آزاده و باسرف
در مقابل تحمیل و زورگویی است.



شَنا سَنامِه

● صاحب امتیاز: سیج دانشجوی دانشگاه فرسنگیان

● مدیر مسئول: هانیہ سلطانی

● سردیر: یکتا تقوی

● ہیئت تحریریه: مہاسرابی، فاطمہ دعوی، مہیا عبد الحمیدی، فاطمہ باقری، آنایا اسفندیاری،

هانیہ حدیری، غزل قلی یگی، باہمکاری افتخاری، ہیئت خادین اہل بیت

● ویراستار: هانیہ سلطانی

● طراح و صفحہ آرا: زینب رمضانخانی

فهرست



۱.....سخن سردییر

۲.....زمستان بهاری

۳.....به نام ملت

۴.....حانیه

۵.....طنین مقاومت

۷.....آسمان امید

۸.....آچار کشی

۱۰.....قلب تپنده مدرسه



سخن سردبیر

یکتا تقوی

زمستان، فصلی که در دل سرما و یخبندان، نوید بهار امید و سرسبزی جان را به تو می‌دهد.

فصل خانه‌تکانی برای شروعی بدیع؛ فصل خرید لباس‌های نو برای آغاز یک مسیر جدید در زندگی؛

و چه زمستان عجیبی شد زمستان امسال...

گویا دست به دست ماه‌های رجب، شعبان و رمضان آمده برای خانه‌تکانی دل...

راستی از دلت خبر داری؟

چند وقت است که سراغ این خانه‌ی پرهیاهوی پیچ در پیچ نرفته‌ای؟

شاید نیاز باشد بعضی قسمت‌ها را از کینه، نفرت، غم و درد خالی کنی.

رفیق بغض‌های قدیمی را دور بینداز!

تا آرام جان «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» در هر لحظه همراه توست و «هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ» مگر می‌شود روی طاقچه دلت بقچه‌ای از اندوه طبق کنی؟ پس «لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا».

از پس خانه‌تکانی دلت به تنهایی بر نمیایی؟

جای تعجب نیست. هیچ خانه‌ای هم بدون مهر و همدلی اعضای آن خانه برای سال نو رو به راه نمی‌شود.

حال می‌پرسی از کجا همدل و همراه بیایم؟

ما برایت پیدا کرده‌ایم.

از توکل به خدا و توسل به ائمه و حتی کسانی که هر ساله تو را با خود همسفر می‌کنند تا غبار را از شیشه کدر قلبت بزدایند و نور را به آن وارد کنند، سرداری که در سرمای زمستان ۹۸ سردار دل‌ها شد تا یخ آن را بشکنند و ملتی را همدل کند تا سیدی که در همین زمستان منتظر همراهی تو بود.

یار آمده! تو کجایی؟

تویی که باید به همین زودی دل‌های زیادی را به خانه‌تکانی سوق بدهی...



زمستان بهاری

هیئت خادمین اهل بیت



چه بهاری شد این زمستان ...

زمستانی که دی‌اش، میلاد مولی‌الموحدین را در سینه دارد و بهمنش با عید پیامبر و اعیاد شعبانیه
عطر آگین شده و با ماه رمضان و شب‌های قدر در اسفند، زیباترین حسن ختام را رقم می‌زند، مگر
می‌تواند اثری از تیرگی و سردی در دل عاشقان به جا نهد؟! مگر نه این که عشق، آتش است و با
دستان گرمش، دست دل‌های سرد را می‌گیرد و می‌سوزاند، تا بوی دل بگیرند؟

آری، از این است که می‌گویند: آتش عشق تو در جان خوش‌تر است...

عشق تو و خاندانت یا محمد! هزاران بار خوش‌تر است از دنیا و هرآنچه در آن است.

مگر غیر از شما چه در دنیا هست که لایق عشق پاک آدمی باشد؟ همان عشقی که خدا در قلبش
به ودیعه نهاد و از او عهد گرفت که هدر ندهد، این یگانه سرمایه جاودان را.

اینک، که قلبمان از محبتتان لبریز است، دعای شب و روزمان است که عشق شما فزون‌تر گردد و
هرگز لیاقت داشتن این گوهر درخشان از ما سلب نگردد، چرا که نصیب هرکس نمی‌شود، و در
دل هرکس جاودان نمی‌ماند این نگین انگشتی دنیا.

از سوز محبت چه خبر اهل هوس را این آتش عشق است سوزدهم کس را

الهی که همیشه لایق باشیم و زیر این علم بمانیم که

«زیر علمت، امن‌ترین جای جهان است.



در دل تاریخ ایران، واقعه‌ای رخ داد که چشمان جهانیان را حیران کرد!

قصه‌ی زندگی ما با نفت، طلای سیاهی که سرمایه‌ی این مرز و بوم به حساب می‌آمد، آمیخته بود؛ اما افسوس که استکبار، خون کشور را در شیشه می‌کرد. آن زمان که نفت شمال را روس و نفت جنوب را انگلیس به یغما می‌برد، ضحاک ماردوش هم وطن ما را به درّ فرومایه‌ای فروخت و چشم امید ملت را که آیت... کاشانی بود، به غربت تبعید کرد. آری! دست‌هایمان را گرفتند تا بپذیریم که نمی‌توانیم بر دو پای خویش بایستیم؛ چشم‌هایمان را بستند تا نبینیم و زبان‌هایمان را قفل زدند تا نگوییم. اما نمی‌دانستند که جرقه‌های آتش زیر خاکستر، می‌تواند آن‌ها را بسوزاند.

برگشت آیت... کاشانی و همکاری او با دکتر مصدق، نور امیدی را در دل ما روشن کرد. این اتحاد و همبستگی به گونه‌ای بود که وقتی با آزادی و استعمارشکنی ما مخالفت شد، همه مردم منفجر شدند و شعله‌های خشمشان از دستگاه حکومت به تدریج تمام کشور را در بر گرفت. این شور و شوق ملی نه تنها در دل شهرها بلکه در دورافتاده‌ترین روستاها نیز احساس می‌شد. در نتیجه در روز هشتم دی ماه بود که به دعوت آیت... کاشانی، همگی در میدان بهارستان تجمع کردیم و آن‌قدر استمرار نشان دادیم تا به هدف خود رسیدیم. گویا خدا هم می‌خواست پیش از شروع سال نو به مردم ایران، عیدی داده باشد.

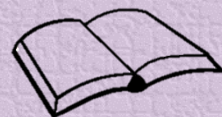
آری! این گونه بود که روز ۲۹ اسفند، چاه‌های نفت شمال و جنوب، نام ملتی را بر زبان آوردند که سرافرازتر از هر سروی ایستادند و اجازه ندادند هیچ طوفانی، قامت استوار آنها را خم کند.

آغاز

کتاب جذابِ حانیه

نویسنده: حامد عسکری

تعداد صفحات: ۹۲ صفحه



دلَم برایت تنگ شده حانیه...

چرا پیش نمی‌رود؟ چرا هر چه می‌نویسم به جانم نمی‌نشیند، حانیه؟ کلمات هم در این شهر مرا رها کرده‌اند. می‌خواهم بزنم زیر همه چیز و برگردم. این سردرگمی کی تمام می‌شود؟ من ساعت‌ها با تو حرف زده‌ام؛ دل‌داری‌ام داده‌ای؛ گفته‌ای تمام می‌شود و تمام نمی‌شود. روزهایم کتابخانه است و یونس و قدم زدن.

داشتم در مورد چیزهایی که برای مکفی نوشته‌ام فکر می‌کردم. رسیدم به آنجا که دختران را زنده به گور می‌کردند و به روایتی رسیدم که عربی آمده بود پیش مرد و گفته بود یازده دخترم را یکی یکی بردم و با دست‌های خودم زنده زنده در بیابان دفن کردم. خواندی حانیه؟ یازده دختر را! فکر کن بچه می‌خواسته و هر سال همسرش دختر می‌آورده. یعنی از خانه تا بیابان محل دفنشان، توی چشم‌های آن‌ها زل زده؟ نگاه نکرده؟ وقتی می‌خواسته دست در قبر کند و بگذاردشان انگشت‌های کوچکشان دور انگشت‌های زمختش گره نخورده؟ چگونه دلش آمده؟ چگونه بعدش آمده و پیش محمد اعتراف کرده و به این فکر نکرده که با کلماتش اشک‌های زلال مرد را جاری می‌کند؟

روایتی شاعرانه

داستانی عاشقانه

از قهرمانی زنانه

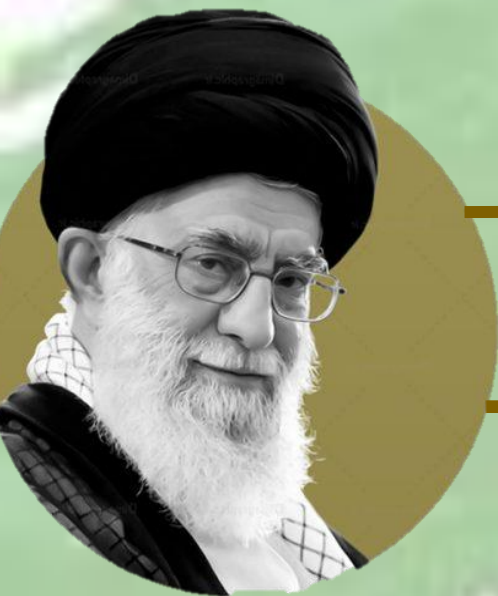
حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها)



سلام الله بر شهیدی که نامش هم لرزه بر تن مستکبران می‌اندازد. شهیدی که پدر بود برای مرزهای وطن و با مشتی آهنین بر دهان متجاوزان خاک مقدس می‌زد. شهید حاج قاسم سلیمانی، سرداری که جاودان است. او که نمی‌توانست چشمان معصوم کودک یتیمی را ببیند؛ باید مبارزه می‌کرد با رژیم غاصب صهیونیستی در خاورمیانه و محشری که برپا شده بود. همچون ستونی محافظ نظام اسلامی ایران، مانند کوه پشتیبان و حامی خاک ایران بود. در کوچه پس کوچه‌های کرمان هنوز نام او بر زبان‌هاست. هنوز تماس‌های او برای فرزندان شهیدان مدافع حرم فراموش نشدنی است. به راستی او که بود که یک ایران و یک ورطه از این جهان را در سایه‌ی اقتدار خود می‌گرفت؟

او حامی مرزهای مقدس این سرزمین و حرم بود. باید به ظالمان می‌فهماند که این مردم و همچنین تمامیِ مظلومان تنها نیستند و حاج قاسم چون پدری که تکیه‌گاه و مأوا برای فرزندان خویش هست پشت آنها خواهد بود. باید امیدواری را در چشم‌های غم‌زده‌ی کودکان می‌دید، باید ایستادگی می‌کرد. نقل قول ایشان که گفت "ما قوی هستیم" بیانگر روحیه‌ی قدرتمند و شجاع ایشان بود. روحیه‌ای که گروه تروریستی داعش را به زانو درآورد.

حاج قاسم با شخصیت والای خود در مقابل جور و ستم زمان جنگید. او ریشه‌ی امید و استحکام ایران را صلابت بخشید، حتی اگر وجود گرانقدر ایشان در میان ما نباشد این مجاهدت ادامه می‌یابد. بامداد سیزدهم دی، تاریخی که تا خون در رگ‌هایمان هست نماد روحیه‌ی مقاومت در مقابل استکبار جهانی است. حمله به حاجی‌سردار، نه تنها اتفاقی سهمگین بر قلب مردم ایران بود بلکه روح کودکان بی‌گناه نیز از شنیدن خبر شهادت ایشان بار دیگر در هم شکست. چه کسی می‌توانست این خبر را بشنود و دل و جان‌ش اندوهگین نشود، چه کسی تاب این غم را داشت؟



بیانات مقام معظم رهبری در پنجمین سالگرد شهادت سردار شهید ۱۴۰۳/۱۰/۱۳

خدای متعال نشان داد که عزّت دست اوست. این عزّت است دیگر؛ اینکه مردم از راه‌های دور... سر سالگرد شهادت سلیمانی راه بیفتند... به مرقد او برسند... این عزّت نیست؟ عزّت این است. وقتی برای خدا کار می‌کنید، خدا هم این جور جواب می‌دهد. [البته] این در دنیا است؛ حالا مقامات او در عالم رحمت الهی و نعمت الهی برای ما قابل تصوّر هم نیست، امّا پاداش دنیوی‌اش این است که ملاحظه می‌کنید: ... وقتی با اخلاص کار کردیم، خدا هم این جور جواب می‌دهد. بعضی‌ها برای عزّت دنبال ابزار و وسیله‌های غلط حرکت می‌کنند.



آسمان امید

فاطمه دعوی



ای خاک مُطر شده با خون به جیسه
این یار حسین است بغل کن حسنت را

چشمان اسما نظاره گر مراسم تشییع باشکوه سید حسن و سید صفی الدین بود
او خم شد و دانه های خاک را به آرامی از روی زمین برداشت و به سر و صورت
خود مالید قطرات اشک روی گونه هایش نشست با دست راست محکم به سینه
چپ میزد و زمزمه کنان گفت ای خاک توشاهد باش ما دو سید را به خاطر میهن
واسلام و دفاع از غزه هبه کردیم وقتی به دستان پینه بسته اش نگاه کردم
متوجه شدم او دوعکس در دست دارد

در دست راست تلفیق دو قاب عکس شهدای بالامقام و در دست دیگر قاب
عکس پسرش اعلا است او همان جوان پزشک بود که همراه سید حسن شهید
شد ماسک خود را در آورد و در دهان سید گذاشت تا شاید مانع اثر گازهای
شیمیایی شود. مادر داغ فرزند را هیچ می دانست در برابر شهادت شهید حسن
نصرالله؟ و مسرور بود از این که فرزندش را در راه حق نثار کرده و غمناک از
اینکه چرا به تعداد موهای سرش پسر نداشت تا آن ها هم در راه مقاومت شهید
شوند.

سیل جمعیت از هر سو به سمت ورزشگاه می آمدند از کودک ، جوان تا افراد
مسن . این جمعیت میلیونی غیرت و آزادگی را به رخ رژیم متخاصم صهیونیستی
می کشیدند و این طناب تنومند محکم تر از آن است که با آمدن پنج جنگنده ی
صهیونیستی به این اسانی پاره شود جنگنده ها حریم هوایی رو نقض کرده
و برای رعب و وحشت با ارتفاع پایین پرواز می کردند و این نشان حماقت و
بزدلی موشان هار است.

ماشین حامل دو پیکر شهید آهسته آهسته در خیابان شهید حاج قاسم سلیمانی
حرکت می کند تیکه های پارچه به بالا پرتاب می شود و بعد از متبرک شدن
توسط خادمین و تیم حفاظت پایین می افتند .

مامان اسما از این وحدت بین ملت های مختلف ، شیعه و سنی خشنود است که
این مراسم دل ها را به هم گره زده و لا به لای جمعیت به آرامی قدم بر می دارد
تا سید حسن نصرالله را به آرامگاه ابدی اش بدرقه کند.

آچارکشی

مهسا سرابی

نمی‌دانم از کجای سفر عشق بگویم؛ از معنویات، از خاطراتی که تا به حال تجربه نکرده بودم یا... نه! بگذارید از هوای عجیب و غریب غیرت برایتان بگویم.

راستش را بخواهید قبل از سفر طرز تفکرم که گمان می‌کردم خیلی هم عالی و خدایپسندانه و به قولی نهایت مذهبی بودن است این بود که می‌روم آچارکشی! بله آچارکشی! خودم را ماشین خرابی می‌دانستم که باید به دست مکانیک‌های ماهری مثل شهدا درست بشود یا به اصطلاح آچارکشی شود.

ولی نه! همان اول کاری که در اتوبوس نشستیم ذوقم کور شد. حذاقلش این بود که خیال می‌کردیم آهنگ‌هایی بس مجاز و جوان‌پسند مانند ... (بگذارید نام نبرم دیگر!) از همان‌ها که احتمالاً امروز یکی‌شان را گوش کرده‌اید برایمان می‌گذارند، ولی دریغ از ثانیه‌ای از این سبک موسیقی‌ها! مسئله اینجاست که آن جوانان سلیقه‌شان مانند این جوان‌ها نبود! و گرنه که الان داشتند چای می‌نوشیدند و به نوه‌هایشان نگاه می‌کردند؛ نه اینکه هر کدامشان در گوشه‌ای از دامن مادر آرام گرفته باشند و یادشان هر ثانیه روحی را زنده و تازه کند. این سفر شروعی بود برای اینکه پرنده‌ی آوازه‌خوان ذهنمان را که در قفس چهارچوب‌هایی که گرداب رسانه برایمان ساخته آزاد کنیم.

یکی دیگر از به اصطلاح سوسول‌بازی‌هایی که ما داشتیم این بود که وسیله زیاد برده بودیم. به شخصه چهار دست لباس برده بودم، غافل از این که این‌جا جای مد و فشن و این‌گونه ادا و اطوارها نبود. فقط یک دست لباس تمیز و ساده لازمه‌ی این سفر بود و بس! درسم را هم گرفتم؛ سبک سفر کن! اصلاً لازمه‌ی سفر خوب، سبک‌بال بودن است و گرنه که این سنگینی‌ها به دست و پایت زنجیر می‌شوند و بالت را می‌شکنند.



باید مانند همان‌هایی شد که در اوج ثروت، بی‌نیاز بودند. هرچه می‌خواستند را به دست می‌آوردند و مادیات را تنها وسیله‌ای می‌دانستند برای رسیدن به هدف اصلی؛ نه این‌که آن را اصل قرار بدهند و به آن دل ببندند؛ البته اگر اغراق و کلیشه‌ای نکنیم آنها کمبود هم داشتند، زیاد! مهمات؟ نیرو؟ آمادگی؟ حمایت؟ بله و خیلی چیزهای دیگر. تنها چیزی که در آن غنی بودند ایمان بود و تعقل که تمام ماجراست.

راستش را بگویم بد غذا هم نیستم. اکثر غذاها را دوست دارم و می‌خورم ولی تا به حال نون و رب را امتحان نکرده‌ام! می‌دانید یکی از همین دلاوران درست در لحظات آخر قبل از عروج خود هم مزاح و شوخی را کنار نمی‌گذاشته و در آخرین حرف‌های خود گفته: «از عزیزانی که کمپوت به جبهه می‌فرستند خواهش می‌کنم برچسب روی آن را نکنند. من در قوطی را باز کردم دیدم رب است به جای کمپوت!» نامردی نکنم، باید بگویم که من این داستان را از قبل از رفتن به سفر نور هم می‌دانستم و هر غذایی که بود چه شور، چه برنج نیم پز، چه غذایی که شبیه قیمة نثار بود ولی هر چیزی بود جز آن، همه را با دهانی بسته و ذهنی باز می‌خوردم.

تعریف دیگری از خود نباشد و سواسی هم نیستم و با عشق روی خاک‌های کانال کمیل نشستم. نمی‌دانم چقدر از حرف‌هایم تا به اینجا برایتان جدی بوده ولی باورتان می‌شود که من روحم را آن طرف سیم‌های کانال کمیل جا گذاشتم؟ همان جا که غروب آفتاب را دیدم. می‌دانید یک حرفی از عمق جانم بر می‌آید و می‌گویند این جان‌ها بی‌دلیل و بی‌ثمر بی‌جان نشدند و جانِ جانان خواهد آمد. از آن روز اسم کمیل، روسری سیاه غم غیرت را بر سر دخترک سر به هوای وجودم می‌کشد؛ گاهی که در شنا علیه جریان‌های آب کم می‌آورم کلمه کمیل و آن سیم‌های خاردار به دستانم قدرت و به وجودم قوت می‌دهند.

این ایمان چیست که چنین حماسه‌ای آفریده؟ این توکل چیست که تک‌تیرانداز دشمن هر ثانیه دو بار به آن شلیک می‌کند؟ بیشتر برایتان بگویم؟ هر وقت که به شهدای غواص و اروند فکر می‌کنم رگ غیرتم تا مرز از هم گسیختگی پیش می‌رود. از شما چه پنهان رگ غیرتم یکی دو باری هم نشستی داده! حاصل گرمای خون‌های نشت شده این شد که در وهله اول بفهمم با خودم چند چندم؟ و از خود پرسیدم...

«عزیزجان، چه می‌خواهی از این جان؟»

و در وهله‌ی دوم از خود پرسیم من در کجای پازل دنیا قرار دارم؟ اصلاً آیا در پازل زندگی هستم؟ دارم با زندگی‌ام، با موقعیتم و با توانایی‌هایم چه می‌کنم؟

دوست داشتم بیشتر سرتان را درد بیاورم ولی از طرف دیگر دوست دارم شما را با این سوالات اصلی تنها بگذارم تا ذهنتان کمی مشوش شود. تا باشد از این تشویش‌ها...



فاطمه باقری

هشتم اسفند ماه، روزی با عنوان امور تربیتی و تربیت اسلامی در تقویم ایران

روز امور تربیتی و تربیت اسلامی در ایران به عنوان یکی از روزهای مهم در تقویم کشور شناخته می‌شود. با همت شهیدان رجایی و باهنر ستاد امر تربیتی تشکیل شد و در تاریخ ۸ اسفند ۱۳۵۹ در تقویم رسمی کشور روز امور تربیتی و تربیت اسلامی ثبت شد.

روز امور تربیتی و تربیت اسلامی، یادآور سنگر نشینان عاشقی است که با کوله‌باری از ایمان و امید، در مسیر تربیت نسل آینده‌ی این مرز و بوم، خالصانه و بی‌ادعا تلاش می‌کنند. مریبان امور تربیتی، طلایه‌داران اندیشه‌اند که با چراغ هدایت خود، مسیر سعادت را برای دانش‌آموزان روشن می‌کنند. آنان، آئینه‌ی تمام‌نمای اخلاق و انسانیت‌اند که با رفتار و گفتار خود، الگویی بی‌نظیر برای نسل جوان هستند. تربیت اسلامی، گنجینه‌ای ارزشمند است که با آموزه‌های ناب خود، روح و جان انسان را صیقل می‌دهد و او را برای رسیدن به کمال آماده می‌کند. تربیت اسلامی، نه فقط مجموعه‌ای از دستورات و احکام، بلکه راهی است برای رسیدن به سعادت دنیا و آخرت.

از زمانی که این رشته در دانشگاه فرهنگیان به صورت مجزا ارائه شد، دانشجومعلمان این رشته قدم در راهی گذاشتند که سرشار از چالش‌ها و شیرینی‌هاست. چالش‌ها، همانند سنگ‌های ناهموار در مسیرند، اما با اراده و پشتکار، می‌توان بر آن‌ها غلبه کرد. شیرینی‌ها، همانند گل‌های رنگارنگ در این باغ، هر لحظه نمایان می‌شوند و انگیزه را برای ادامه‌ی راه، دوچندان می‌کنند. در واقع مربی امور تربیتی و پرورشی در مدرسه، نقشی بسیار مهم و حیاتی ایفا می‌کند. می‌توان گفت که مربی پرورشی، قلب تپنده‌ی فعالیت‌های فرهنگی و تربیتی مدرسه است که روح و جان تازه‌ای به آموزش و پرورش می‌بخشد و بدون آن تعلیم و تربیت به معنای واقعی خود نخواهد رسید. امور تربیتی، بخش جدایی‌ناپذیر از نظام فرهنگیان و آموزش و پرورش است و نقش بسیار مهمی در تربیت نسل آینده و ساختن جامعه‌ای بهتر ایفا می‌کند. در این روز فرخنده، یاد و خاطره‌ی شهیدان والامقام رجایی و باهنر، بنیانگذاران امور تربیتی را گرامی می‌داریم.